

نکاتی پیرامون سوسیالیسم علمی

(۵)

آیا مبارزه خودبخودی کارگران می تواند منجر به رهائی نیروی کار از یوغ سرمایه گردد ؟

می دانیم که مارکس بعنوان بزرگترین متفکر تاریخ بشری در تدوین جهان بینی طبقه کارگر در تفکر بشر انقلاب عظیمی ایجاد کرد . او در گردآوری این جهان بینی ، در عرصه های فلسفه – اقتصاد و سیاست به کشف سه اصل کلیدی نائل گردید .

۱ – فلسفه آلمان : (فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی)

در زمینه فلسفه ، با مطالعه گسترده تاریخ فلسفه و جامعه شناسی از دوران قرون وسطی تا زمان خویش به کشف آن نائل گردید .

۲ – اقتصاد انگلستان :

در زمینه اقتصاد ، براساس شالوده کار اقتصاد دانان بزرگ انگلستان چون دیوید ریکاردو و آدام اسمیت که تئوری ارزش مبتنی بر کار را ریختند ، مارکس آنرا تا کتاب سرمایه و تئوری ارزش اضافی تکامل داد .

۳ – مبارزه طبقاتی در فرانسه :

در زمینه سیاست ، با مطالعه همه جانبه و گسترده تاریخ مبارزات توده ها و بویژه مبارزات طبقاتی کارگران در فرانسه که از آموزش های مختلف سوسیالیسم ابتدائی و تخیلی نظیر سن سیمون ، فوریه ، آنون آغاز شد و تا سوسیالیسم علمی و تجارب کمون پاریس تکامل پیدا کرد و به کشف اصل دیکتاتوری پرولتاریا نائل آمد .

مجموعه سه اصل اساسی ؛ ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک – ارزش اضافی و دیکتاتوری پرولتاریا که قطب نمای طبقه کارگر در امر رهائی اش می باشد ، سوسیالیسم علمی نامیده می شود .

فراگیری علم سوسیالیسم امر ساده ای نیست که طبقه کارگر ایران تا مادامیکه بصورت طبقه در مناسبات سرمایه داری قرار دارد ، بتواند آنرا بدون شرکت در دانشگاه پرولتاریا (حزب طبقه کارگر) از بستر مبارزه خود بخودی بیاموزد .

تحقق جامعه ای متکی بر مکتب سوسیالیسم علمی، آگاهانه است . هیچگاه از تکامل جامعه سرمایه داری بطور خود بخودی به جامعه سوسیالیستی نمی رسیم . تکامل اقتصادی جامعه سرمایه داری هرگز سوسیالیسم نمی آفریند . این تحول به کاتالیزتوری نیاز دارد که عنصر آگاه نامیده می شود . این تحول به حزب طبقه کارگر که مغز متفکر ، ستاد فرماندهی جنبش آگاه کارگری است نیازمند می باشد .

مارکسیسم در نفی دیالکتیکی سوسیالیسم تخیلی ، با مجهز شدن و آموختن دانش سوسیالیسم علمی قادر گردید بر آن مهر باطل زند و آنرا از سر راه خویش بردارد و سوسیالیسم آگاهانه و علمی را جایگزین کند تا کارگران با سنت سوسیالیسم علمی از طریق تربیت حزبی پرورش یابند .

مارکسیسم بدنبال سوسیالیسمی است که سیاست را رهبر اقتصاد می داند و نه آنکه در زنجیر اقتصاد اسیر باشد و جبرگرایی تاریخی پیشه راه خود کند . بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش اجتماعی سوسیالیستی بمعنای علمی آن نمی تواند وجود داشته باشد .

کسی می تواند نقش مبارز پیشرو را ایفاء کند که خود به تئوری پیشرو مسلح باشد . در اینجا سخن بر سر رابطه بین عنصر آگاهی بعنوان عامل ذهنی و حرکت خود بخودی طبقه کارگر بمنزله عامل عینی است . سخن برسر رابطه بین عنصر آگاهی با جنبش خود بخودی کارگران است .

آگاهی ناشی از مبارزه خود بخودی کارگران با سرمایه داران چیست ؟

مبارزه کارگران علیه سرمایه داران و کارروزمزدی ، مبارزه برای بهبود شرایط زندگی خود و مقاومت در قبال قوانین ارتجاعی به پیدایش روحیه همبستگی و اتحاد و غلبه بر روحیه شکست ناپذیری سرمایه داری – اعتقاد به آینده بهتر و ایمان به اینکه ظلم پایدار نیست منجر می گردد . که همگی این مسایل ناشی از آگاهی جنبینی پرولتاریاست .

پرولتاریا این مسایل را در جریان روزمره مبارزه خود می آموزد . کارگران با آگاهی تجربی خود فقط قادرند در بستر قبول نظام سرمایه داری مبارزه کنند و هرگز به این نتیجه نمی رسند و نمی توانند برسند که تضاد آشتی ناپذیر میان آنها و سرمایه داران ، بازتاب تضاد آشتی ناپذیر میان منافع آنها و کل رژیم سیاسی و اجتماعی موجود است .

بطور مثال اگر به مبارزات کارگران ایران در طول ۲۵ ساله اخیر علیه کارفرمایان نظری داشته باشیم ، بروشنی درخواهیم یافت که این مبارزات در همان بستر مطالبات اقتصادی بوده است و هیچگاه بازتاب تضاد آشتی ناپذیر میان منافع آنها و کل رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نبوده است . و عمدتاً این مبارزه و بویژه در ۸ ساله اخیر در همان چارچوب مطالباتی برسر دریافت حقوق پرداخت نشده بخور و نمیر بوده است . باین جهت آگاهی آنها ، آگاهی سوسیالیستی نیست بلکه آگاهی خود بخودی ، آگاهی بورژوائی است .

آگاهی سوسیالیستی و جنبش کارگری :

آگاهی سوسیالیستی فقط می تواند از خازج جنبش کارگری به آن وارد شود . نه تنها تاریخ تمام جوامع معاصر نشان می دهد که کارگران با نیروی خود تنها می توانند به آگاهی حرفه ای و صنفی دست یابند ، بلکه عقل سلیم نیز این گواهی را به ما می دهد که ؛ آموزش علوم بدون آموزگار و فراگیری دوره های آموزشی مقدور نیست .

کارگران با آگاهی حرفه ای و اقتصادی خود فقط می توانند به لزوم تشکیل اتحادیه ها پی برده ، برضد کارفرمایان مبارزه کرده و دولت را درچاقوب همان نظام سرمایه داری مجبور کنند تا با عقب نشینی به صدور قوانینی که برای کارگران لازم است مبادرت ورزد .

و اما آموزش سوسیالیسم محصول تئوری های فلسفی ، تاریخی و اقتصادی بوده که عمدتاً از طریق دانشوران طبقات غیر پرولتری فراگرفته شده و به میان طبقه کارگر آورده شده است . خود مارکس و انگلس آموزگاران پرولتاریای جهان از لحاظ موقعیت اجتماعی از زمره همین روشنفکران بورژوازی بوده اند که دانش کمونیستی را به میان طبقه کارگر آوردند .

در روسیه نیز روند رشد دانش سوسیالیسم مستقل از جنبش کارگری بوجود آمد . در چین – ویتنام – آلبانی و دیگر نقاط بهمین ترتیب بود . در کشور ما ایران نیز دانش کمونیسم نخست از طریق روشنفکرانی که به کمونیسم روی آورده بودند بمانند جریانی مستقل از حرکت جنبش خود بخودی طبقه کارگر به میان کارگران برده شد .

آموزگاران پرولتاریا در مانیفست حزب کمونیست نوشتند :

" سرانجام هنگامیکه مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک می شود ، جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد ، چنان جنبه پر جوش و شدیدی بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی ، یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست ، می پیوندد . بهمین جهت است که مانند گذشته ، که بخشی از نجبا بسوی بورژوازی می آمدند ، اکنون نیز بخشی از بورژوازی و همانا آن بخش از صاحب نظران بورژوا که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی نائل آمده اند به پرولتاریا می گروند " .

اهمیت نقش رهبران کمونیست را از آنجا می توان درک نمود که با شعور سیاسی خویش قادرند در تعیین مسیر جنبش نقش موثر و تعیین کننده ای بازی کنند. چون لنین، استالین، مانو، هوشیمین و... بسیاری از انحرافات جنبش کارگری ناشی از همین انحرافات رهبران در جنبش است. چون ترتسکی، بوخارین، خروشچف، برژنف، تن سیانپینک و... .

اگر صرف وجود جنبش خود بخودی طبقه کارگر و عامل عینی و یا جنبش اجتماعی وی کافی و حتی تعیین کننده برای درستی نظریه ای بود، جنبش کارگری هرگز نمی باید براه خطا می رفت.

ما با دو روند رشد که مستقل از هم تکامل می یابند، روبرو هستیم.

نخست با روند سوسیالیسم علمی و مستقل از آن، و دوم با روند حرکت خود بخودی جنبش کارگری بدون آگاهی سوسیالیستی.

طبقه کارگر در شرایط تسلط مناسبات سرمایه داری در بهترین حالت با تکیه بر وضعیت عینی خود فقط می تواند به آگاهی بورژوازی دست یابد و نه بیشتر. جریان زنده تاریخ شاهد گفتار ماست که چه بسیاری از کارگرانی که علیرغم ماهیت کارگری خود، فریب ارتجاعیون را خورده اند، انحراف جنبش همبستگی در لهستان بهترین نمونه معاصر آن است، کارگرانی که نخست با سرود انترناسیونال آغاز کردند، بدست لخ والسای خود فروخته و کلیسای کاتولیک و خیانت رویزیونیست ها شکست خوردند.

هیچ جنبش خود بخودی طبقه کارگر تا بامروز به قدرت نرسیده و قادر هم نخواهد بود بدون تئوری انقلابی کمونیستی بقدرت برسد. روشن است که جنبش خود بخودی طبقه کارگر در روند حرکت خویش بدون تئوری انقلابی جز زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفتن چیز دیگری نیست. علت آن ساده است چرا که بورژوازی از قدمت بیشتر برخوردار است. از سیادت ایدئولوژیک برخوردار است - تاریخ پیدایش نظریاتش قدیمی تر و سهل الوصول تر است - سال ها برای تدوین و تدقیق آن وقت صرف کرده است - از وسایل و ابزار مالی و معنوی بهتری برای تبلیغات و تحمیل مردم برخوردار است. دقیقاً از این جاست که نقش عنصر آگاه در جنبش کمونیستی اهمیت فوق العاده پیدا می کند و باید با جنبش اجتماعی طبقه کارگر پیوند خورده و زمینه آموزش وی را فراهم آورد.

سوسیالیسم و جنبش کارگری دو مقوله جداگانه اند که بموازات هم رشد می کنند. سوسیالیسم زائیده جنبش کارگری نیست بلکه دانش علمی است که توسط روشنفکران غیر پرولتری چون مارکس و انگلس تدوین و فورلبندی شده و بدون جنبش کارگری برده شده است.

آن چیزی که بر بستر جنبش اجتماعی رشد کند صرفاً به قبله آمال بورژوازی می رسد و نه به پایان آلام پرولتاریا.

آن کس که با نفی نقش عنصر آگاه، بر بستر جنبش اجتماعی طبقه کارگر، بر خود بخودی (خودگردان) مبارزه تکیه می کند، همه چیز را بحال خود می گذارد.

اضافه کردن پسوند سوسیالیستی به جنبش کارگری "خودگردان"، ماهیت اکونومیستی این تفکر را نمی پوشاند بلکه فقط سردرگمی وی را نشان می دهد که نه جنبش کارگری را فهمیده و نه می داند و یا می خواهد بداند که سوسیالیسم علمی چیست.

تکیه م - ل ها روی عنصر آگاهی دهنده (حزب طبقه کارگر) به هیچ عنوان نفی و یا انکار ارتباط دیالکتیکی میان ابعاد مختلف مبارزه طبقاتی نیست، بلکه ناشی از ضرورت عامل عنصر آگاهی دهنده در تاثیر گذاری و تاثیر پذیری بین ابعاد مختلف مبارزه طبقاتی می باشد.

تاریخ تاکنون نمونه ای را بخاطر ندارد که قبل از آگاهی سیاسی زحمتکشان توانسته باشند در عرصه های اقتصادی بخواسته های بحق خویش دست رسی یابند. در غیر این صورت با وجود تضاد شدید بین منافع کارگران و سرمایه داران در پروسه تولید و باز تولید جامعه، بشریت می باید تاکنون شاهد دهها انقلاب سوسیالیستی در جهان باشد -

می باید با وجود دره عمیقی که بین دو کوه فقر و ثروت در جامعه ایران موجود است، تاکنون شاهد به صحنه کشیده شدن زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه دارانه می بودیم.

طراحان " تزاها " ی باصطلاح نوین هرگز قادر نخواهند بود نمونه ای از مبارزات کارگران ایران در چند سال اخیر را نشان دهند که مبارزات اقتصادی در تلفیق با مبارزات سیاسی بوده است - نشان دهند خواسته های اقتصادی کارگران با خواست سرنگونی رژیم سرمایه همراه بوده است . یعنی نشان دهند کارگران در پروسه مبارزه خواسته های مطالباتی خویش را در گرو سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قرار داده است .

نکارنده " تزاها " علیرغم اینکه با هدف خواست سرنگونی رژیم و استقرار نظام کارگری به اظهار نظر می پردازد ، ناخواسته به ترویج نظراتی در جنبش کارگری می رسد که عملاً با نفی عنصر آگاهی دهنده ، جنبه اقتصادی مبارزه را برجسته کرده و اکونومیست (که خود با آن مخالف می باشد) را جایگزین سیاست می نماید .

کسب قدرت سیاسی اساسی ترین مسئله هر انقلاب می باشد :

کسب قدرت سیاسی اساسی ترین مسئله هر انقلاب پیروزمند می باشد . با کسب قدرت سیاسی است که تولید کنندگان هر جامعه ای قادر خواهند بود خواسته های اقتصادی را در جهت منافع طبقاتی خویش از بنیان به تحقق درآورند .

دلیل اینکه بزرگترین حزب کارگری در طول تاریخ چون حزب کارگر انگلیس قادر نشد حکومت سرمایه داری را سرنگون گرداند در همین کم بها دادن به مبارزات سیاسی و تلفیق آن با یکدیگر بود .

و اتفاقاً علت پیروزی کارگران بر سرمایه داران در کمون پاریس - در انقلاب سوسیالیستی در شوروی و چین و .. در ارجحیت مبارزه سیاسی و تلفیق آن با مبارزات اقتصادی بود .

اگر هر مبارزه اقتصادی بطور خود بخود در برگیرنده مبارزه سیاسی باشد پس چرا رژیم های سرمایه داری در جهان میلیون ها دلار صرف تشکیلات سرکوبگر داخلی علیه عنصر آگاهی دهنده می کنند . چرا میلیونها دلار صرف برپایی اتحادیه های زرد کارگری می کنند . چرا با خریدن برخی از کارگران به تشکیل اشرافیت کارگری بمنظور تحمیل کارگران دست می زنند . چرا به کارگران اجازه برپایی اتحادیه مستقل از نهاد های سرمایه را نمی دهند . چرا کارگران آگاه به منافع طبقاتی خویش را به بند میکشند ، شکنجه و اعدام می کنند . چرا جای هر فردی که از منافع کارگر سخن می گوید در زندان است . چرا اجازه تشکیل سازمانهای سیاسی واقعی کارگران در تمامی حکومت های سرمایه داری ممنوع است . چرا اعتراضات و اعتصابات کارگران با شدید ترین شکلی سرکوب می گردد . چرا مارکس و انگلس و لنین تمامی زندگی پربارشان را صرف تشکیل عنصر آگاهی دهنده (حزب کمونیست) کردند . چرا آموزگاران پرولتاریا در سند جاودانیه مانیفست کمونیست با تکیه بر جنبه سیاسی در مبارزه طبقاتی نوشتند :

" نزدیکترین هدف کمونیست ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آنند : یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه ، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا " .

چرا خود نگارنده مقاله " تزاها و دورنما ها " ، از مقام عنصر آگاه به کارگران طرح های " جدید " می دهد . و صدها چرا های دیگر که تمامی آنها بیانگر این حقیقت مسلم است که بدون عنصر آگاهی دهنده تحقق واقعی خواسته های اقتصادی زحمتکشان و بویژه کارگران امکان پذیر نمی باشد . تاریخ نمونه ای از آنرا ثبت نکرده است .

اگر واقعاً هر مبارزه اقتصادی دارای عنصر سیاسی است پس چرا کمونیست ها و انقلابیون در طول تاریخ مبارزه کرده اند و حالا ما به چه دلیل برای منافع زحمتکشان مبارزه می کنیم .

اگر واقعاً تفاوت قایل بودن بین مبارزات اقتصادی و سیاسی و تکیه را روی مبارزه سیاسی گذاشتن ، سرانجامی جز در غلطیدن به سندیکالیسم ، رفرمیسم و سازش طبقاتی ندارد (آنطور که نویسنده مقاله " تزاها " تصورات دارد) ، لذا قبل از همه مارکس و انگلس و بویژه لنین را باید عاملین اصلی این انحرافات خطرناک در جنبش کمونیستی دانست .

اگر قرار باشد نیروی تولید و خدمات را بسیج کرد (در حالی که توضیح داده نمی شود که این نیروی بسیج کننده چه کسانی هستند) ، آیا خود این نیروی بسیج کننده چیزی بجز عنصر آگاه و " رهبرانی " هستند که در سازمان سیاسی طبقه کارگر متشکل شده اند ؟ آیا این نیروی بسیج کننده جز " رهبران " و " نخبگانی " هستند که آگاهی سیاسی را در پروسه مبارزه طبقاتی آموخته اند ؟ شاید نکند رهبران جنبش کارگری از ما بهترانی هستند که در کره مریخ زندگی می کنند و از هرگونه آلودگی به بوروکراتیسم مبرا می باشند .

در واقع این تفکر با ندیدن تفاوت بین ماهیت احزاب پرولتری با احزاب بورژوازی (تفاوتی که از زمین تا آسمان است) ، به این نتیجه می رسد که رهبری طبقه کارگر توسط حزب پیشاهنگ کارگری منجر به بوروکراسی و .. می گردد .

نتایج حاصله از این بینش اکونومیستی :

این تفکر با یکی دیدن ماهیت حزب پرولتری با حزب بورژوازی ، آب پاکی را روی دست تمام احزاب پرولتری ریخته و ماهیت آنرا چیزی جز بورژوازی نمی داند . و بر تمامی جنبش کمونیستی و بویژه بر انقلابات سترگ و تاریخ ساز در شوروی و چین قلم بطلان می کشد چرا که این انقلابات تحت رهبری احزاب کمونیستی این کشورها به پیروزی رسید و از قضا این تفکر علت شکست سوسیالیسم در این کشورها را هم رهبری احزاب کمونیستی در این انقلابات می داند .

نگارنده " تزاها و دورنماها " علیرغم استفاده از مقوله " از خود بیگانگی " مارکس ، متأسفانه از آن درک درستی ندارد و نمی خواهد بداند که رهانی از این " از خود بیگانگی " به خود آگاهی رسیدن می باشد . اگر انسان در کشف و بررسی پدیده های طبیعی - اجتماعی مسلط به عنصر " آگاهی " نباشد ، مسلماً قادر نخواهد بود مکانیسم دورنی آنرا کشف کند .

تجویز این تزاها و دورنماها توسط آنارکوسندیکالیست ها برای جنبش کارگری ایران در حالی است که مبارزات خود بخودی کارگران در چند ساله اخیر عمداً جهت دریافت حقوق بخور و نمیری بوده که ماهها و سال ها از طرف کارفرمایانی که تحت حمایت کامل رژیم سرمایه میباشند ، پرداخت نشده بود .

تا هنگامی که مبارزات خود بخودی کارگران در پیوند با مبارزات سیاسی قرار نگیرد و نتواند احقاق حقوق حقه اش را با سمت واردآوردن ضربه اصلی علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی پیوند زند ، این مبارزات اگر ۵۰ سال دیگر هم بدین شکل ادامه پیدا کند متأسفانه به رهانی طبقه کارگر از یوغ سرمایه منجر نخواهد شد .

مگر فراموش کرده ایم تشکیل " اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر " در پتربورگ از فعالیت های خستگی ناپذیر لنین و دیگر کمونیست های روسیه بود . این اتحادیه تحت رهبری لنین (که کارگر نبود) با هدف تربیت سیاسی کارگران بوجود آمد . لنین تنها راه رهانی نیروی کار از یوغ سرمایه را در پیوند مبارزات اقتصادی با سیاسی می دید و بهمین خاطر مبارزه کارگران برای خواسته های اقتصادی از قبیل ؛ بهبود شرایط کار - کم کردن ساعات روزکار - افزایش دستمزدها و ... را در پیوند با مبارزه سیاسی علیه تزارسم توأم و مربوط می دانست .

هدف لنین از بوجود آوردن این اتحادیه ارتباط برقرار کردن با جنبش توده کارگران - متشکل نمودن مبارزات پراکنده کارگران و رهبری سیاسی جنبش کارگری بود . با همین هدف مبارزاتی بود که لنین می خواست ؛ تبلیغات مارکسیستی در میان یک عده معدود از کارگران پیشرو را که در این محفل ها وجود داشت ، با پیوند زدن به مبارزات روزمره توده های کارگران آنرا به جنبش سیاسی تبدیل کند . نتیجه اینکه لنین با الهام از مارکسیسم کاملاً آگاه بود که فقط در صورت پیوند مبارزات اقتصادی کارگران با مبارزات سیاسی است که می توان آنرا به یک جنبش واقعی کارگری علیه دژ سرمایه بکاربرد . فقط بر پایه این پیوند مبارزاتی است که کارگران می توانند بخواسته های واقعی اشان دست پیدا کنند . بامید آن روز فرح بخش